

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام

سال شانزدهم، شماره چهارم

زمستان ۱۳۹۴، شماره مسلسل ۶۴

بررسی تاریخی زمینه‌ها و چگونگی شکل‌گیری مبانی فکری شلمغانیه

تاریخ دریافت: ۹۴/۳/۲۴

تاریخ تأیید: ۹۴/۸/۲۰

عبدالرفیع رحیمی*

صبح خسروی زاده*

شکوفایی فرهنگ و تمدن اسلامی و ضعف قدرت مرکزی خلافت و در نتیجه واگرایی سیاسی جهان اسلام، زمینه‌ساز پیدایش و گسترش فرقه‌هایی با باورهای التقاطی در حوزه خلافت عباسی شد. باورهای برخی از این فرقه‌ها در تعارض آشکار با شریعت اسلام بود. فرقه شلمغانیه که برخی منابع آن را عزاقریه نامیده‌اند، نمونه‌ای از این فرقه‌هاست. این فرقه که محمد بن جعفر شلمغانی آن را در عصر غیبت صغری بنیان نهاد، معتقد به حلول و تناسخ بود و به همین دلیل از سوی شیعیان اثنی عشریه رانده شد. مقاله حاضر بر آن است با بررسی پایگاه اجتماعی بنیان‌گذار این فرقه و تحلیل اوضاع زمانه زیست او، در نگاهی تاریخی، چگونگی اثرپذیری مبانی فکری و ساختار اندیشه‌ای این فرقه را از اندیشه‌های نوظهور در مرکز خلافت بازنمایی کند.

* استادیار گروه تاریخ دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره): aghabeigom@yahoo.com

** دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره):

sabah.khosravi@gmail.com

کلیدواژگان: شلمغانیه، عزاقریه، محمد بن جعفر شلمغانی، فرق شیعه، عصر غیبت

صغری.

مقدمه

وضعیت و شرایط حکومت‌ها از مهم‌ترین عوامل ظهور اندیشه‌های جدید در سطح جامعه است. به تعبیری دیگر اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی یک حکومت عاملی تعیین‌کننده در گرایش افراد آن جامعه به سوی تبیین بینش‌های جدید و تفسیرهای نوین از مبانی فکری قدیم است. فرقه‌ها و نحله‌های پدید آمده در دوران خلافت اموی و عباسی از این امر مستثنی نیست.

با سقوط امویان و صعود آل‌عباس به تختگاه خلافت، اوضاع سیاسی بر اساس شرایط نوین دگرگون گردید. حکومت عباسی در ابتدای امر با مدعیان زیادی روبه‌رو بود. خلفای نخستین عباسی با زیرکی از مسأله فتوحات - که هنوز باب آن گشوده بود - بهره بردند و توانستند مدعیان تخت و قدرت را به وسیله آن از مرکز خلافت دور کنند. قتل‌های سیاسی در این برهه زمانی اقدام دیگری بود که خلافت عباسی برای رسیدن به اهداف خود به آن متوسل شد. نمونه این امر قتل ابومسلم خراسانی بود. این مسأله به عنوان مقدمه‌ای در شکل‌گیری اندیشه‌های نوظهور بعدی قابل تأمل و بررسی است چنان که پس از کشته شدن ابومسلم اندیشه‌هایی در بین طرف‌دارانش پدید آمد مانند ادعای حلول روح ابومسلم در پیروان وی.^۱ ادعای حلول روح یک شخص در پیروانش، خاستگاهی خارج از دنیای اسلام دارد اما در سرزمین خلافت اسلامی عرصه‌ای برای ظهور یافت. این امر با گسترش خلافت اسلامی در شرق و غرب و آشنایی نوپدید مسلمانان با مردم آن مناطق و اعتقاداتشان، به صورتی منسجم‌تر در ادوار بعدی مطرح گردید. از شورش‌های داخلی، سهم‌خواهی امرا و اموری از این دست که بگذریم، به لحاظ فکری، گسترش نهضت ترجمه افکار ملت‌های دیگر و گرایش به فلسفه و عرفان، دنیایی جدید را پیش‌روی ساکنان سرزمین خلافت عباسی قرار داد. با مهیا شدن این شرایط فکری و افول قدرت خلفا به خصوص از دوران خلیفه معتصم (۲۱۸-۲۲۷هـ.ق) به بعد، نوعی عدم ثبات قدرت

در سیستم خلافت - که ناشی از دخالت امرا در دستگاه قدرت بود - به وجود آمد که بستر لازم برای بروز نحله‌های فکری جدید را فراهم آورد.

فرقه شلمغانیه از جمله این فرق نوظهور است که تحقیق مستقلی درباره آن صورت نگرفته است. اکثر تحقیقات نگارش یافته در این زمینه، تنها اشارات اندکی به این فرقه داشته و معمولاً آن را در ذیل عناوین دیگری مورد بررسی قرار داده‌اند، آثاری هم‌چون: *خاندان نویختی*^۲ و «*بحثی اجمالی درباره سفرای دروغین دوره غیبت صغری*»^۳. در این پژوهش سعی بر آن است که با روشی تحلیلی، به این سوالات پاسخ داده شود: فرقه شلمغانیه در چه شرایط زمانی به وجود آمد؟ بنیان‌گذار فرقه شلمغانیه از چه جایگاه اجتماعی و علمی برخوردار بود؟ مبانی فکری شلمغانیه چیست؟

با نگاهی عمیق به منابع اصیل در این زمینه، به نظر می‌آید توقف فتوحات و به تبع آن ورود اندیشه‌های مردمان سرزمین‌های مفتوحه به مرکز خلافت عباسی و شکل‌گیری تفکرات التقاطی و حلولی، در برهه‌ای خاص زمینه را برای افرادی هم‌چون منصور حلاج و محمد بن جعفر شلمغانی - که از پایگاه فکری و اجتماعی ویژه‌ای برخوردار بودند^۴ - فراهم آورد تا در ابتدای امر ادعای بایبیت و سپس ادعای حلول روح‌خدایی در خود کنند.^۵ این ادعاها در محمد بن جعفر به نهایت خود رسید و او اساس فکری خود را مبتنی بر انقضای شریعت محمدی و ظهور آیین نوین با تلفیق مرام‌های فکری مختلف بنیاد نهاد.^۶

زمینه‌های ظهور تفکرات التقاطی در اسلام

دوران پس از معتصم را عصر رواج اندیشه‌های آخرالزمانی در بین‌النهرین و سرزمین‌های خلافت عباسی باید دانست. تفکر انتظار کشیدن برای ظهور منتظر پیش از این دوران در بین امامیه و نیز در بین فرق منتسب به شیعه، از جمله کیسانیه، رواج داشت و ظهور منجی وعده داده شده بود.^۷ شرایط مساعد زمانه برای آمیزش این تفکر با اندیشه‌هایی از نوع حلولی و تناسخی می‌توانست پدیدآورنده باورهای نوینی در بین مذاهب اسلامی باشد.

به طور کلی قرن چهارم هجری به دلیل نفوذ اعتقادات عرفانی و آمیختگی آن با فلسفه یونانی و شرقی و جدال‌های اعتقادی معتزلیان و اشاعره، در کنار سیستم ناکارآمد امیرالامرای، فضایی برای رشد عقایدی از نوع حلولی و التقاطی را به وجود آورد. اعتقادات عام حلولیه بر حلول روح پیشوایانشان در اجساد آن‌ها استوار است. تفکر حلولی پیش از قرن چهارم وجود داشت اما در آن دوره از کاربرد واژه حلولیه به عنوان فرقه‌ای که قائل به حلول لاهوت در ناسوت^۸ باشد اثری نیست. از قرن چهارم به بعد این واژه بر سر زبان‌ها افتاد و از آن پس، ذکر اندیشه‌ها و باورهای این فرقه به آثار فریق‌نویسان راه یافت. به طور عام در بین مذاهب اسلامی، ظهور تفکراتی از جنس حلولیه در میان تشیع بیشتر بوده است اما این نوع تفکر مختص فرقه منتسب به شیعه نیست؛ چنان که اصولاً این دست تفکرات خاستگاهی غیر اسلامی دارد.

به طور کلی اوایل قرن چهارم به دلیل اوج‌گیری چنین ادعاهایی متمایز از ادوار پیشین است. واکنش به ادعاهای مذکور نیز، هم در بین متقدمان و هم در بین معاصران متفاوت است. اعتقادات و ادعاهای منصور حلاج^۹ نمونه بارزی در این بین است که چه در گذشته و چه در حال حاضر طرف‌داران و مخالفانی داشته است و دارد. حلاج از هم‌عصران محمد بن جعفر شلمغانی است که گرایش‌های صوفیانه وی، ادعاهایش را در بحر شطحیات برده و مانع از اظهار نظری قطعی از سوی متصوفه درباره او شده است. حلاج در ابتدای امر ادعا می‌کرد همان منتظر است که ظهور کرده است اما با گذار از این مرحله، مدعی حلول روح القدس در خود شد و خود را مظهر تجلی خدایی خواند. این ادعا در نامه‌هایش نیز نمود یافت. *ابوریحان بیرونی در الآثار الباقیه* نمونه‌ای از نامه‌های وی را آورده است. او نامه‌اش را چنین آغاز می‌کند:

از هو هوی ازلی اول، فروغ درخشان لامع و اصل اصیل و حجت تمام

حجت‌ها و رب ارباب و آفریننده سحاب و مشکات نور و رب طور که در هر

صورتی منصور می‌شود به بنده خود فلان کس.^{۱۰}

شخص دیگری که در همین دوران، یعنی سال ۳۱۹ هـ ق مردم را به پرستش خود دعوت کرد، *ابن ابی زکریای طعامی* بود که ابوریحان بیرونی به بیان اعتقادات او پرداخته است. طعامی علاوه بر ادعای حلول لاهوت در خود، باورهای گوناگونی را رواج می‌داد: شکافتن شکم مردگان و شراب اندود کردن آن از زمره اعتقادات او بود. در دستگاه فکری طعامی، آتش جایگاهی ویژه داشت. او دستور داده بود هر کس با دست آتش را خاموش کند دستش را ببرند و هر کس با دمیدن باعث خاموشی آتش شود، زبانش را ببرند. ترویج محرمت و تبلیغ امور جنسی و غیراخلاقی از دیگر باورها و رفتارهایی است که به اعتقاد بیرونی، طعامی به آن می‌پرداخته است.^{۱۱}

محمد بن جعفر شلمغانی نیز - که از امامیه بود - تحت تاثیر این افکار، مذهبی جدید بنیان گذاشت که محور آن شخص خود وی بود. در تقسیم‌بندی فرق‌شناسان، شلمغانیه در زمره فرق حلولی جای می‌گیرد. برخی دیگر از فرق حلولیه عبارتند از: سبائیه، بیانیه، حلمانیه، بیانیه، شریعیه، رزامیه، ابومسلمیه، برکوکیه، حلاجیه.^{۱۲} برای تبیین تفکرات و مبانی اعتقادی شلمغانیه، شناخت موسس آن و اعتقادات سابقش ضروری است.

ابوجعفر شلمغانی؛ زیست‌نامه و پایگاه اجتماعی او

نام وی محمد بن علی و کنیه‌اش ابوجعفر و معروف به *ابن ابی العزاقر*^{۱۳} است. درباره زمان تولد و اوایل زندگی وی اطلاعی در دست نیست اما می‌دانیم که وی در اواخر سده سوم و اوایل سده چهارم هجری قمری می‌زیست. فرقه‌ای که او به وجود آورد بنا به این شهرت او، به *عزاقریه* و *عذافره*^{۱۴} مشهور شد.^{۱۵} او اهل شلمغان، روستایی از توابع واسط، بین بصره و بغداد است. شهرت وی به شلمغانی نیز از همین جا نشأت می‌گیرد.^{۱۶} ابوجعفر محمد بن علی شلمغانی در ابتدا دارای مذهب شیعه اثنی‌عشری و از پیروان امام حسن عسکری علیه السلام و امام زمان علیه السلام و از مروجان مکتب امامیه و محل رجوع مردم بود. او یکی از کُتاب بغداد و یکی از مولفان و علمای شیعه امامیه به حساب می‌آمد.^{۱۷} روایات و کتبی که وی از ائمه علیهم السلام و در تایید آن‌ها نوشته است بین مردم رواج داشت. به عنوان نمونه در

الغیبه شیخ طوسی و موسوعه طبقات الفقهاء با علم به خروج شلمغانی از امامیه، نقل‌هایی از وی هم‌چنان باقی است.^{۱۸} همین امر، مقام و پایگاه اجتماعی بالایی برای او در جامعه امامیه به همراه داشت اما انحرافی که در تفکرات وی به وجود آمد و فرقه‌ای که تاسیس کرد، به طور کلی سرنوشتش را از امامیه جدا نمود.

قبل از انشعاب و خروج از امامیه و پیوستن به فرقه‌هایی که در اصطلاح فرق‌نویسان به حلولیه معروفند، ابن ابی العزاقر از نایبان و معتمدین نایب سوم امام زمان علیه السلام حسین بن روح نوبختی بود. تغییرات و تحولاتی که در وزارت خلافت عباسی در عصر المقتدر بالله حادث گردید، شیعیان را در تنگنای بیشتری نسبت به گذشته قرار داد. حسین بن روح و به طور کلی مجموع خاندان نوبختی که در دستگاه ابن فرات احترام و عزتی داشتند با روی کار آمدن حامد بن العباس، وزیر جدید خلیفه، موقعیت پیشین را از دست دادند. حسین بن روح مدتی محبوس و پس از آن مخفی شد. در این دوران - یعنی دوران اختفای نایب سوم - محمد بن علی شلمغانی از جانب او، امور شیعیان را به عنوان معتمد حسین بن روح انجام می‌داد که ظاهراً دوران عدول وی و انحرافش از شیعه دوازده امامی در همین زمان است.^{۱۹} ابن اثیر نیز زمان این عدول را اوان وزارت حامد بن عباس می‌داند که برای اولین بار حسین بن روح از شلمغانی اعلام برائت کرد و سرش آشکار شد.^{۲۰} در زمان وزارت سوم ابوالحسن بن فرات در سال ۳۱۱هـ.ق به خاطر ارادتی که محسن، پسر وزیر، به وی داشت وارد دستگاه دیوانی شد. اما چندی نپایید که با وزارت خاقانی در سال ۳۱۲هـ.ق، از سوی وزیر جدید تحت تعقیب قرار گرفت و برای مدتی به موصل گریخت. ناصرالدوله حمدانی که شیعه مذهب بود، در زمان حکومت پدرش عبدالله بن حمدان به وی پناه داد.^{۲۱} اما شلمغانی بعد از مدتی به بغداد بازگشت و این بار بر خلاف دوره پیشین که ادعای بابیت امام زمان را داشت، ادعای الوهیت کرد و بنیان‌های مذهب خود را تاسیس کرد.^{۲۲}

ابن ابی العزاقر بنیان‌های فکری و اعتقادات و باورهایش را پس از این بازگشت و در

طول مدتی که در خفا می‌زیست گسترش داد. شرایط زمانی و رواج این دست اعتقادات در بین مردم، زمینه نفوذ اعتقاد جدید را مهیا نموده بود. طیف‌های گوناگونی از طبقات اجتماعی فرودست یا توانگر جامعه عصر عباسی به او و مرامش گرویدند. برخی از افراد سرشناسی که حامی و پیرو شلمغانی بودند و منابع به تواتر از آنان یاد کرده‌اند عبارتند از: حسین بن قاسم بن عبیدالله بن سلیمان بن وهب، وزیر خلیفه عباسی؛ جعفر بن بسطام و ابوعلی بن بسطام و به طور کلی طایفه بنی بسطام؛^{۲۳} ابواسحاق ابراهیم بن محمد بن ابی عون،^{۲۴} از مولفان و ادبای مشهور؛ ابن الشیبی زیات؛ احمد بن محمد بن عبدوس؛ محسن، پسر ابوالحسن بن فرات وزیر خلیفه عباسی.^{۲۵}

حساسیت منابع بر روی ابن ابی عون صاحب کتاب *التشبیها*، بیش از حساسیت بر همه دیگر حامیان و پیروان شلمغانی است و بیشتر منابعی که در مورد شلمغانی مطلبی را در بر دارند به شخصیت ابن ابی عون و جایگاه علمی او اشاراتی کرده‌اند. *ابوالعلا معری* در *رساله الغفران* با علم به ادیب بودن وی، با تأسف به شرح شخصیت او و افرادی از این دست می‌پردازد که تفکر و تامل را فدای غرایز کرده‌اند و به مانند طفلان بدون بهره‌گیری از عقل، مسیر مستقیم را رها کرده، به انحراف می‌گیرند.^{۲۶} *یاقوت حموی* که در *معجم الادباء* ابن ابی عون را در زمره ادیبان آورده، اذعان می‌دارد: «ابراهیم از اهل ادب بود و دارای تالیفاتی؛ ولی ناقص‌العقل و متهور بود».^{۲۷} او هم‌چنین آثار بسیاری داشته که محل رجوع ادبا و علما بوده است. برخی از کتب وی از این قرارند: *النواحی و البلدان*، کتاب *الجوابات المسکتة*، کتاب *التشبیها*، کتاب *بیت مال السرور*، کتاب *الدواوین* و کتاب *الرسائل*.^{۲۸} ابن ابی عزافر با بهره‌گیری از این افراد که نخبگان زمانه خود بودند، در سال ۳۲۱هـ.ق دعوت خود را علنی کرد^{۲۹} اما از سوی *ابن مقله*، وزیر *الراضی بالله*، تحت تعقیب قرار گرفت و دستگیر شد.

قبل از پرداختن به شرح محاکمه او و یارانش لازم است درباره موضع شیعه اثنی عشری در قبال او مطالبی بیان شود. رجال نویسان شیعه چون نجاشی و *ابن داود* و

دیگران در کتب رجال خود، حسادت شلمغانی به حسین بن روح را علت انحراف و عامل جدایی وی و ادعای بایبیتش می‌دانند^{۳۰} اما اگر به سیر تطور و ادعاهای منصور حلاج نظری بیفکنیم خواهیم دید که نه حسد، بلکه امری دیگر عامل محرک شلمغانی بوده است. چنان که در بخش آغازین این نوشتار آمد، این دوره، عصر ورود اندیشه‌های نوظهور در اعتقادات مردم بین‌النهرین و به طور عام، جهان اسلام است. منصور حلاج نیز قبل از انا الحق گفتن و ادعای حلول روح خدایی در خود، ابتدا ادعای بایبیت کرد و سپس ادعای الوهیت نمود. هم‌سنخ بودن اعتقادات و ادعاهای شلمغانی و منصور حلاج و طی نمودن یک روند مشخص، یعنی گذار از بایبیت به الوهیت، ادعای رجال نویسان فوق‌الذکر در مورد اهمیت حسد شلمغانی به نایب سوم را کمرنگ می‌کند.

دیگر آن که شیعیان امامی معتقدند توقیعاتی از جانب امام زمان عجل الله فرجه در اعلام برائت از شلمغانی و تکفیر او صادر شده است. به طور طبیعی ردپایی از صدور این توقیعات در منابع تاریخی آن دوره یافت نمی‌شود اما توقیعات مذکور در منابع رجالی و حدیثی شیعه آمده است.

اولین سندی که در رد ابن ابی العزاقر صادر شد از حسین بن روح است که ظاهراً مقدم بر توقیع امام زمان عجل الله فرجه بوده است. این سند مشتمل بر درخواست لعن و نفرین خداوندی در حق شلمغانی و اعلام خروج وی از دین اسلام است. اصل متن ردیه حسین بن روح در لعن و ارتداد محمد بن جعفر شلمغانی در کتاب *الغیبه* آمده است.^{۳۱}

توقیعی هم در *فهرس التراث* آمده که مؤلف، آن توقیع را به امام زمان عجل الله فرجه منسوب می‌داند. خطاب توقیع به حسین بن روح نوبختی نایب سوم است و در ابتدای نامه دعاهایی از جانب امام در حق نایب سوم آمده و پس از آن به مساله شلمغانی پرداخته است. امام در این نامه که به وی منسوب است ارتداد شلمغانی را اعلام و بر او و دیگر دشمنان خدا لعنت می‌فرستد.^{۳۲}

توقیعات فوق، موضع مذهب امامیه را در قبال شخص شلمغانی و خروج وی از مذهب

تشیع و دین اسلام نمایان می‌سازد اما آیا تالیفات وی و احادیثی که از وی منقول است نیز به مانند خود او طرد شد یا خیر؟ بعد از خروج شلمغانی از امامیه، از برخی کتاب‌های وی هم چون *الاوصیاء* و *کتاب التکلیف* نقل‌هایی صورت گرفته است و احادیثی از وی منقول است. به طور کلی در مذهب امامیه نقل از کتبی که وی قبل از انحرافش نوشته است، مانعی ندارد اما نقل از نوشته‌ها و احادیثی که ابن ابی العزاقر بعد از ادعای باییت و خروج از امامیه عرضه کرده، مورد قبول علما نیست.^{۳۳} منابع شیعی در تغییر مسلک، غالی بودن، ارتداد و ورود محمد بن جعفر به صنف مذاهب ردیه^{۳۴} اتفاق نظر دارند.^{۳۵}

شلمغانی به همراه چند تن از یارانش دست‌گیر شد و بلافاصله پس از دستگیری در پیشگاه خلیفه مورد محاکمه قرار گرفت. در زمان دستگیری حسین بن قاسم و ابن ابی عون، نامه‌هایی از آنان خطاب به شلمغانی کشف شد که در آن نامه‌ها، شلمغانی را با الفاظ رب و مولی خطاب کرده و او را قادر به انجام هر امری توصیف کرده بودند و از پیشگاه او رحمت و اصلاح کارهای خود را خواسته بودند. در این نامه‌ها حسین بن قاسم، مرزوق *الثلاج* و ابن ابی عون، بشری لقب داشته‌اند.^{۳۶}

منابع درباره افرادی که به همراه شلمغانی در حضور خلیفه محاکمه شدند اختلاف نظر دارند. ابوریحان بیرونی و *عبدالقاهر بغدادی*، حسین بن قاسم و ابن ابی عون را ذکر می‌کنند^{۳۷} اما دیگران هم چون ابن اثیر، احمد بن محمد بن عبدوس را نام می‌برند.^{۳۸} در روایت ابوریحان بیرونی و بغدادی، هنگامی که خلیفه الراضی بالله برای تحقیر شلمغانی می‌خواهد سیلی به صورت او زده شود، حسین بن قاسم بر صورت شلمغانی سیلی می‌زند و آب دهان بر وی می‌ریزد در حالی که در روایت ابن اثیر و تقریباً اکثر روایت‌های موجود، احمد بن محمد بن عبدوس است که عمل فوق را انجام می‌دهد.^{۳۹} هنگامی که همین عمل از ابن ابی عون خواسته می‌شود او دستش می‌لرزد و ابن ابی العزاقر را خدا، رازق و مولای خود می‌خواند و از آن سر باز می‌زند.^{۴۰}

بر اساس تصریح منابع، شلمغانی در زمان محاکمه، ابراز اسلام می‌کند و از تمامی

اعمالش برائت می‌جوید. حتی با سخنان ابن ابی عون نیز مخالفت می‌کند و می‌گوید: خدا می‌داند که من به او نگفته‌ام که خدا هستم.^{۴۱} ظاهراً ابن عبدوس نیز ادعای خدایی ابن ابی العزاقر را رد کرده، در آن جا فقط بر باب بودن وی صحنه می‌گذارد؛ اما این‌ها راه به جایی نمی‌برد. شلمغانی درخواست مباحله کرد که اگر تا سه روز بلایی از آسمان بر دشمنانش نازل نشود خوش حلال باشد اما درخواستش مورد موافقت علما و قضات قرار نگرفت.^{۴۲} پس از محاکمه، که در چند جلسه برگزار شد، در نهایت حکم بر کشته شدن ابن ابی عون و شلمغانی صادر شد. این حکم در سال ۳۲۲هـ.ق به اجرا درآمد.^{۴۳} به دلیل اختلاف منابع در نام یاران همراه شلمغانی، گزارش‌ها درباره احکام صادر شده برای همراهان وی نیز متفاوت است. حکم ابن ابی عون و ابن ابی العزاقر به دار آویخته شدن و سوزاندن بود. حکمی در خصوص احمد بن محمد بن عبدوس در منابع دیده نشد. حکم حسین بن قاسم - که بیرونی و عبدالقاهر بغدادی مدعی حضور او در کنار شلمغانی و ابن ابی عون شده‌اند - زندان و سپس تبعید به رقه و در نهایت کشته شدن بوده است.^{۴۴}

فقهایی که برای ابن ابی العزاقر و پیروانش حکم صادر کردند، عبارتند از: احمد بن عمر بن سریج (شافعی مذهب)^{۴۵} و ابوالفرج المالکی. اختلافاتی نیز بین این دو گروه یعنی شافعی‌ها و مالکی‌ها بر سر نحوه صدور حکم روی داد که در نهایت به خاطر غلبه شافعی‌ها بر دستگاه خلافت، حکم مورد نظر آنان اجرا شد. اختلاف این دو مذهب بر سر مساله حسین بن قاسم است که پیش‌تر گفتیم، این فرد از نظر بغدادی و بیرونی نفر سوم محاکمه پس از شلمغانی و ابن ابی عون بود. شافعی‌ها معتقد بودند که حسین بن قاسم توبه کرده است، بنابراین شیخ آن‌ها ابن سریج، حکم به درستی توبه او داد، اما فقیهان مالکی بر این اعتقاد بودند که توبه زندیق پس از گرفتار شدن او درست نیست و پیش از آن باید توبه کرده باشد.^{۴۶} به هر روی چنان که بیان شد وی در نهایت در رقه به دستور خلیفه کشته شد.

آثاری که محمد بن علی شلمغانی تألیف کرده است از این قرارند: رساله الی ابن همام،

الزهار و التوحيد، كتاب الغيبه للحجه، الزاهر بالحجج العقليه، فضائل العمرين، ماهيه العصمه، فضل النطق على الصمت، البدء و المشيئه، كتاب المباهله، المعارف، الانوار، الامامه الكبير، الامامه الصغير، الاوصياء، الايضاح، كتاب التسليم، كتاب التكليف (فقه الرضا)، كتاب نظم القرآن.^{۴۷}

فرقه شلمغانيه با از بين رفتن موسس آن به فراموشی سپرده شد. در سال ۳۴۱هـ.ق شخصی به نام بصری تلاش کرد ادعاهای وی را از نو باسازی کند اما نتوانست به توفیقی دست یابد و به تاریخ پیوست.

شلمغانيه در قياس با ديگر فرق حلولى

محمد بن جعفر در پایه‌گذاری بنیان فکری شلمغانیه تا حدودی از دیگر هم‌فکران حلولى خود اثر پذیرفت اما در نگاهی کاوش‌گرانه می‌توان دریافت که تمایزاتی هم با آن فرق دارد. فرق حلولى به حلول روح خداوندی در جسم بشری و یا حلول روح پیشوایان در کالبد پیروانشان اعتقاد دارند. علاوه بر این، هر فرقه حلولى به تناسب اعتقادات رهبر آن فرقه، تعدادی از محرمات را مباح می‌شمارد و چارچوبی جدید، آیینی نو و یا دیگر ادعاهایی که بین این فرق مرسوم و معمول است، می‌آورد. به عنوان نمونه نصیریه همانند شلمغانیه به حلال بودن محارم و جواز ارتکاب محرمات اعتقاد داشته‌اند که این اعتقادات در منابع نیز بازتاب یافته است. برخی تمایزات فرقه شلمغانیه با سایر فرق حلولى را می‌توان چنین برشمرد:

فرق حلولى عمدتاً به حلول روح خدایی در جسم ائمه و بزرگان فرقه خود باور دارند. مثلاً حلاجیه، پیروان منصور حلاج، تنها به حلول روح خدا در حلاج باورمندند اما در فرقه شلمغانیه، این‌گونه نیست و روح خدایی می‌تواند در تمامی افراد این فرقه - به حسب جایگاهی که دارند - حلول کند و هر کس در هر جایگاهی که واقع است برای خود مرتبه‌ای از خدایی را داراست. تمایز دیگری که می‌توان در مبانی فکری عزاقری یافت به قرارگیری افراد در مقابل شیاطینشان برمی‌گردد. این عقیده که در ادامه به شرح آن خواهیم پرداخت، در دیگر فرق حلولى نایاب است. از این رو می‌توان شلمغانیه را تفکری

نوگرا در بین فرق حلولی به حساب آورد که با بهره‌گیری از بن‌مایه‌های فکری حلولی و افزودن مبانی اندیشه‌ای جدید، تحولی را در تاریخ اعتقادات حلولی موجب شده است.

مبانی فکری شلمغانیه

به طور عام، ساختار فکری فرقه‌هایی با باورهای تلفیقی و درهم‌تنیده، هم‌چون شلمغانیه، مشوش و فاقد یک ثقل اعتقادی واحد است. این مسأله بر ناماندگاری فرقه‌هایی از این دست، اثر مستقیم دارد. به نظر می‌رسد باورداشت اعتقاداتی مانند اعتقادات فرقه شلمغانیه، محصول هیجان‌های زمانی گذرا باشد. شلمغانیه و به تعبیری عزاق‌یه محصول دوره پر آشوب اوایل قرن چهارم هجری است. ورود تفکرات جدید، آشنایی با مسلک‌های نوین و اخذ اعتقادات آیین‌های دیگر، به انضمام وضعیت پر تنش و لغزان پایگاه اجتماعی افراد در جامعه عصر عباسی، عاملی انکارنشدنی در بروز ادعاهایی گردید که زمینه‌های آن نیز تا حدودی در طول تاریخ خلفای پیشین اموی و عباسی فراهم شده بود. محمد بن جعفر با اثرپذیری از این وضعیت، از امامیه جدا شد و موسس فرقه‌ای با اعتقادات جدید گردید.

محمد بن جعفر شلمغانی، پیش از ادعای الوهیت، مدعی باب بودن برای امام زمان گردید که با مخالفت نایب سوم روبه‌رو شد. اعتقاداتی که به شلمغانیه و شخص وی، به عنوان موسس فرقه، منسوب است مربوط به زمانی می‌شود که وی ادعای الوهیت کرد^{۴۸} و بر اساس رأی علمای اسلام و توسط دستگاه خلافت محاکمه گردید و کشته شد. در این جا شمه‌ای از آن باورها را می‌آوریم. تذکر این نکته لازم است که شاید برخی از این باورها، از زمره باورهای این فرقه نباشد اما در راستای تبیین چارچوب فکری - اعتقادی شلمغانیه، ناگزیریم به گزارش‌های کتب تاریخی اعتماد کنیم، زیرا در این زمینه به منابع دست اول دسترسی نداریم و آثار محمد بن جعفر و پیروانش از بین رفته است یا فقط در حد پاره‌ای نقل‌ها در دیگر منابع ذکر شده است که نمی‌توان درباره صحت و سقم آن‌ها به یقین سخن گفت.

ابن اثیر مفصل‌ترین گزارش درباره فرقه شلمغانیه و اعتقادات و سرنوشت رهبران را

در *الکامل* آورده است. طبق این گزارش، شلمغانی تلاش دارد مراحل الوهیت خود را در یک سیر ترتیبی بیان کند. بر این اساس او خدای خدایان، رب الارباب، قدیم و ازلی، ظاهر و باطن، روزی دهنده و به یک معنا واجد صفات ذاتیه و ثبوتیه خداوندی است.^{۴۹} تناسخی که حلاج نیز به آن معتقد بود در این جا مورد استفاده شلمغانی قرار می گیرد. او معتقد می شود چون خداوند قادر است پس به اندازه توان و تحمل هر کسی در جسد او حلول می کند.^{۵۰} این اعتقاد به حلول بزرگان در جسم ناسوتی، در پیروان او شیوع یافت به طوری که هر کسی مدعی حلول شخصی از بزرگان هم چون حضرت علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام در جسم خود می شد.^{۵۱} بنابر گزارش نگارندگان *تاریخ الفی*، محمد بن جعفر شلمغانی ادعای زنده کردن مردگان نیز داشته است.^{۵۲} نکته جالب توجه در اعتقادات شلمغانی، شناسایی حق و باطل به وسیله جمع ضدین است. او معتقد است به عنوان خدا، خالق شیطان (ابلیس) و دمنده روح خداوندی در او است. به این ترتیب شلمغانی بر این باور است هر چیزی را از طریق ضدش باید شناخت، چون ضد آن شیء نزدیک تر از هر چیز دیگری به خود آن شیء است. بنابراین شلمغانی می گوید برای هر انسانی شیطانی از جنس خود او آفریده شده است. هم چنین هر انسانی می تواند نسبت به زیر دستش خدا باشد. به طور کلی به همراه هر انسانی شیطانی و در وجود همه آنها خدایی است و هر انسانی بر اساس رتبه و منزلتی که دارد می تواند خدای انسانی دیگر باشد و در نهایت خدای همه این خدایان ابن ابی العزافر است که روح خداوندی در او دمیده شده و شریعت با آمدن وی منسوخ می گردد.^{۵۳}

شلمغانی ظهور الوهیت در جسم ناسوتی را در چند مرحله پی ریزی می کند. از نظر او لاهوت در آدم و شیطان او ظهور کرد و چون او - یعنی آدم - ناپدید شد، لاهوت در ادريس و شیطان او، سپس در نوح و شیطانش، سپس در هود و شیطانش، سپس در صالح و شیطانش،^{۵۴} سپس در ابراهیم و شیطانش (نمرود)، سپس در هارون و شیطانش (فرعون)، سپس در سلیمان و شیطانش، سپس در عیسی و شیطانش، سپس در شاگردان

عیسی که حواریون وی بودند با شیاطینشان، سپس در علی بن ابی طالب و شیطانش تجلی یافت.^{۵۵} توالی این سلسله به ابن ابی العزافر و شیطان او منتهی می‌گردد. نکاتی جالب در این شجره‌ای که ابن ابی العزافر به عنوان پازل‌های یک معما کنار هم آورده است، وجود دارد. در اعتقاد او موسی علیه السلام و محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله (نعوذ بالله) خائنانی بیش نیستند زیرا هر دوی آنان رسولانی از جانب هارون و علی علیه السلام به سوی مردم بودند که وظیفه خویش را به درستی انجام ندادند و از مسیر منحرف شدند.^{۵۶} از نظر شلمغانی، علی علیه السلام خداست؛ پس پدر و مادر و اولادی برای او قابل تصور نیست. او حسن و حسین علیه السلام را فرزندان حضرت علی نمی‌داند. چنان که گفتیم طبق مبانی فکری این فرقه، پیامبر اسلام خائن به الوهیت علی علیه السلام است؛ به همین دلیل شریعت ایشان تنها به مدت ۳۵۰ سال - به اندازه اقامت اصحاب کهف در غار! - از طرف مولای خود علی علیه السلام مهلت دوام می‌گیرد و پس از انقضای این مدت، شریعت محمدی منقضی خواهد شد و تغییر می‌یابد.^{۵۷} در این گزارش ابن اثیر، ایراداتی بر سر محاسبه سنوات اقامت اصحاب کهف در غار به چشم می‌خورد زیرا بر اساس نص صریح قرآن، سنوات اقامت اصحاب کهف در غار ۳۰۹ سال قمری است.^{۵۸} به هر روی عقاید شلمغانی محدود به جملات فوق نمی‌گردد. از نظر وی بهشت و جهنمی وجود ندارد. بهشت از نظر او همان دانش و معرفت و جهنم همان جهل و نادانی و انحراف از مذهب شلمغانیه است. در بررسی منابع، نظری از آنان درباره قرآن به دست نیامد اما با توجه به این که آنان تارک نماز و روزه و منکر اصول اولیه اسلام بودند^{۵۹} و از آن جهت که پیامبر اسلام را خائن می‌پندارند، بعید نیست که قرآن، کتاب آسمانی وی را نیز منکر بوده‌اند. شلمغانی هم‌چنین کتاب *الحاسه السادسة* را در خصوص بطلان احکام شریعت و ابطال مذاهب به رشته تحریر درآورد.^{۶۰}

مسأله دیگری که فرقه شلمغانیه در خصوص آن اظهارات صریحی دارد، بحث ارتکاب برخی گناهان کبیره و جواز برقراری رابطه نامشروع با زنان است. این امر پیش از آن در بین فرقه نصیری^{۶۱} نیز رواج داشته است.^{۶۲} بنا بر اعتقادات شلمغانیه، هر انسانی آزاد است

به شرط پذیرش مذهب عزاقری با محارم و زنان دیگر نزدیکی کند. بنابراین دیدگاه، شخصی که به لحاظ مرتبتی افضل باشد باید برای انتقال نور و استمرار انتقال روح لاهوتی با زنان پایین دستی خود مقاربت کند و اگر کسی از این امر سرپیچی نماید و مانع مقاربت همسرش با یک شخص افضل شود، در سیر تناسخی که خواهد داشت روحش پس از خروج از جسد فعلی و در هنگام انتقال به جسد دیگر، به کالبد یک زن وارد خواهد شد و در نتیجه در حیات بعدی در هیئت یک زن ظهور خواهد کرد.^{۶۳}

از جمله دلایلی که حکومت بنی عباس و شیعیان در از بین بردن شلمغانی و پیروان وی تردیدی به خود راه ندادند و بر کشتن آنان هم‌رای شدند - گذشته از اندیشه‌های کفرآلود و تهدید امنیت اجتماعی با بی‌بندوباری جنسی - اعتقاد شلمغانیه به نابودی آل ابی طالب و بنی عباس بود.^{۶۴} باورداشت این اندیشه، نابودی قطعی فرقه تازه تاسیس را رقم زد. با تاختن به خاندان ابی طالب، پایگاه اجتماعی محمد بن جعفر شلمغانی و یاران او که عمدتاً از خاندان‌های شیعی بودند از بین می‌رفت. خاندان بنی عباس نیز خلافت را در اختیار داشتند و این عناد با خاندان خلافت، از لحاظ سیاسی تهدیدهایی را برای شلمغانی و پیروانش در پی داشت.

با توجه به مطالب پیش گفته روشن شد که چگونه عزاقری با جدایی از مذهب شیعه اثنی‌عشری و ورود به وادی حلول و تناسخ و ادعای الوهیت، پا را از چارچوب اسلام بیرون نهاد و آیینی نو بنیان نهاد که همه کاره آن به مثابه خالق توانا و مطلق العنان که قدرت دخل و تصرف در اموال و ناموس پیروان خود را داشت، محمد بن جعفر شلمغانی بود و با کشته شدن وی، تفکر التقاطی‌اش دوامی نیاورد و از بین رفت.

نتیجه

با تثبیت فتوحات و شکوفایی فرهنگ و تمدن اسلامی، کشمکش‌های امرا و خلفا بر سر قدرت فزونی گرفت. این مسأله در کنار جنبش فکری‌ای که پس از نهضت ترجمه در سرزمین‌های اسلامی شکل گرفت و به تبع آن ورود اندیشه‌های نوظهور به حوزه خلافت اسلامی، باعث بروز و عرض اندام نحله‌هایی چون فرق حلوییه و از آن جمله شلمغانیه

گردید.

محمد بن جعفر بنیان‌گذار فرقه شلمغانیه در ابتدای امر از پیروان و کاتبان مذهب امامیه بود اما با سود جستن از آسیب‌های اجتماعی، سیاسی، فکری و فرهنگی - که همواره در کنار فساد عقیده و سودجویی مؤسسان فرق انحرافی، عامل محیطی مناسبی برای پیدایش و موفقیت این فرقه‌ها است - دست به ابداع مذهبی التقاطی زد. او شرایط به وجود آمده، یعنی غیبت امام زمان و اختفای نایب سوم ایشان - حسین بن روح - را مغتنم شمرد و به مانند دیگر هم‌عصران خود هم‌چون منصور حلاج و ابن ابی زکریای طعانی، در ابتدا ادعا کرد باب امام زمان است و پس از روبه‌رو شدن با استقبال گروهی از مردم، از ادعای بابت فراتر رفت و مدعی الوهیت شد. او با بیان ادعای اخیر، دین اسلام را نه در کلام بلکه در عمل منسوخ اعلام کرد و محرمات آن را بر پیروان خود مباح دانست.

بنیان فکری شلمغانیه بر حلول و تناسخ استوار است. تمایز این فرقه با دیگر فرق مشابه در نوع الوهیت ادعایی است. بر اساس اعتقاد وی، الوهیت همیشه با ضد آن یعنی ابلیس همراه است و هر کسی از پیروان ابن ابی العزاقر نسبت به رتبتی که دارد خدای انسان دیگری است و خدای خدایان، ابن ابی العزاقر است. با این گفته می‌توان اعتقاد به چند خدایی و به تعبیری اعتقاد خدایان بی‌شمار را از مبانی اعتقادی شلمغانیه دانست. این در حالی است که در فرق دیگر حلولیه تنها یک نفر مدعی خدایی است و پیروان همه موظف به پرستش آن یک نفرند.

در نهایت، فساد عقیدتی و آشفتگی فکری این فرقه و نیز موج‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، مذهبی که در جامعه عصر عباسی به وجود آورد، تنش با بزرگان دینی و دولت‌مردان سیاسی و واکنش آنان را در پی داشت و موجب شد این فرقه با کشته شدن مؤسس آن در سال ۳۲۲هـ.ق به دست فراموشی سپرده شود و اثری از پیروان و تفکرات آن باقی نماند.

پی نوشت

۱. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، *البدایة و النهایة*، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۷ق.
۲. اقبال آشتیانی، عباس، *خاندان نویختی*، تهران: انتشارات کتابخانه طهوری، ۱۳۵۷.
۳. موسوی، سید حسن، «*بختی اجمالی درباره سفرای دروغین دوره غیبت صغری*»، نشریه زبان و ادبیات دانشکده ادبیات و علوم انسانی (دانشگاه اصفهان)، بهار ۱۳۷۷، ش ۱۲.
۴. زرکلی، خیرالدین، *الأعلام*، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۸۹م، ج ۲، ص ۲۶۰؛ نجاشی، احمد بن علی، *رجال النجاشی*، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ق، ص ۳۷۸.
۵. بیرونی، ابوریحان، *الآثار الباقیه*، تصحیح و ترجمه اکبر داناسرشت، تهران: انتشارات ابن سینا، ۱۳۵۲، ص ۲۷۵؛ آیت الله خویی، سید ابوالقاسم، *معجم رجال الحدیث*، قم: مرکز نشر آثار شیعه، ۱۴۱۰ق، ج ۱۷، ص ۵۰-۹۴.
۶. ابن اثیر، علی بن ابی‌الکرم، *الکامل فی التاریخ*، بیروت: دارصادر - داربیروت، ۱۳۸۵ق، ج ۸، ص ۲۹۳.
۷. بیرونی، ابوریحان، *الآثار الباقیه عن القرون الخالیه*، تصحیح پرویز ادکایی، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب، ۱۳۸۰، ص ۲۶۱.
۸. حلول روح خدایی در جسد بشر را حلول لاهوت در ناسوت می‌گویند که در این وضعیت انسان به مرتبه خدایی می‌رسد.
۹. در سال ۳۲۰هـ ق به واسطه ادعاهایش - که مشهورترین آن ادعای انا الحق بود - توسط دستگاه خلافت عباسی کشته شد.
۱۰. بیرونی، *الآثار الباقیه*، تصحیح داناسرشت، ص ۲۷۵.
۱۱. همان، ص ۲۷۶-۲۷۷.

۱۲. بغدادی، عبدالقاهر، *الفرق بین الفرق در تاریخ مذاهب اسلام*، حواشی و تعلیقات از محمدجواد مشکور، تهران: انتشارات اشراقی، ۱۳۸۸، ص ۱۹۱.
۱۳. حسینی عاملی، سید محسن امین، *اعیان الشیعه*، بیروت: بی‌نا، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۱۵.
۱۴. بغدادی، پیشین، ص ۳۹۱.
۱۵. نام‌های دیگر این فرقه عبارتند از: العزاقیر، العراقید و القراقیر.
۱۶. یاقوت در *معجم البلدان* روایتی دیگر را نیز ذکر کرده که روستا بودن شلمغان را - که روایت غالب است - انکار می‌کند. طبق این قول، واژه شلمغان اسم شخص و یک خاندان می‌داند. یاقوت اشعاری نیز در تایید این گفته - که خود نیز آن را مردود می‌داند - از شعرایی معروف به البحتری و همدانی آورده است که شلمغان در شعر آن‌ها به معنای شخص و خاندان آمده است و نه قریه؛ ن.ک: حموی، یاقوت بن عبدالله، *معجم البلدان*، بیروت: دارصادر، ۱۹۹۵م، ج ۳، ص ۳۵۹.
۱۷. حسینی جلالی، سید محمدحسین، *فهرس التراث*، قم: انتشارات دلیل ما، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۲۸.
۱۸. شیخ طوسی، محمد بن حسن، *کتاب الغیبه*، تحقیق شیخ عبداللّه الطهرانی و علی احمد ناصح، قم: موسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۱ق، ص ۲۴۵؛ آیت‌الله سبحانی، جعفر، *موسوعه طبقات الفقهاء*، قم: موسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۱۸ق، ج ۴، ص ۳۴۸. احادیثی که در منابع حدیثی از وی نقل است نشان از اهمیت علمی و پایگاه دینی وی در دستگاه فکری امامیه در آن دوران دارد. برای نمونه، شیخ طوسی در *کتاب الغیبه*، در باره امام زمان این حدیث را از وی نقل می‌کند: روی محمد بن علی الشلمغانی فی کتاب الاوصیاء قال: حدثنی حمزه بن نصر، غلام ابی الحسن علیه السلام عن ابیه قال: لما ولد السید علیه السلام تباشر اهل الدار بذلک فلما نشأ خرج الی الامر ان ابتاع فی کل یوم مع اللحم قصب مخ و قیل ان هذا لمولانا الصغیر علیه السلام (شیخ طوسی، پیشین).
۱۹. شیخ طوسی، پیشین، ص ۳۰۳؛ اقبال آشتیانی، پیشین، ص ۲۱۸.
۲۰. ابن اثیر، پیشین، ج ۸، ص ۲۹۰.

۲۱. ظاهرا در مدت اقامت محمد بن علی شلمغانی در موصل - که در یکی از روستاهای نزدیک جزیره ابن عمر به نام معلنایا و در پناه ناصرالدوله حمدانی می‌زیسته است - ابوالفضل شیبانی اجازه روایت تالیفات شلمغانی را از خود وی گرفته است؛ ن.ک: اقبال آشتیانی، پیشین، ص ۲۲۴.
۲۲. ابن اثیر، پیشین، ج ۸، ص ۲۹۰.
۲۳. شیخ طوسی، پیشین، ص ۴۰۳.
۲۴. از موالی بنی سلیم بود.
۲۵. ابن اثیر، پیشین، ج ۸، ص ۲۹۰؛ حموی، یاقوت بن عبدالله، معجم الادباء، ترجمه و پیرایش عبدالمحمد آیتی، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۵۳-۵۴؛ ابن خلکان، احمد بن محمد، وفيات الاعیان و انباء انباء الزمان، تحقیق احسان عباس، بیروت: دارالتقافه، ۱۹۶۹م، ج ۲، ص ۱۵۶؛ بیرونی، پیشین، ص ۲۷۹.
۲۶. المعری، ابوالعلاء، رساله الغفران، تحقیق و شرح بنت الشاطی، قاهره، دارالمعارف بالمصر، بی تا، ص ۴۵۵-۴۵۶.
۲۷. حموی، معجم الادباء، ج ۱، ص ۵۴.
۲۸. همان.
۲۹. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الأمم و الملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دارالتراث، ۱۳۸۷ق، ج ۱۱، ص ۲۸۹. ظاهرا پس از بازگشت از موصل به بغداد تا زمان علنی کردن ادعای الوهیت، در منزل بختیشوع بن یحیی المطبب پنهان بوده است (همان).
۳۰. نجاشی، پیشین، ص ۳۷۸؛ ابن داود حلی، رجال ابن داود، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ق، ص ۵۰۸.
۳۱. «بسم الله الرحمن الرحيم قد وقفنا علی هذه الرقعه و ما تضمنته، فجميعه جوانبا و لا مدخل للمخذول الضال المضل المعروف بالعزاقری لعنه الله فی حرف منه و قد كانت اشیاء خرجت اليکم

علی یدی احمد بن بلال و غیره من نظرأته، و کان من ارتدادهم عن الاسلام مثل ما کان من هذا، علیهم لعنه الله و غضبه»: شیخ طوسی، پیشین، ص ۳۷۳.

۳۲. «عرّف - أطل الله بقاءك و عرفك الخير كله و ختم به عملك - من تتق بدینه و تسكن إلى نیته من إخواننا - أسعدكم الله - بأنّ محمدا بن علی المعروف بالشلمغانی قد ارتدّ عن الإسلام و فارقه، و ألحد فی دین الله، و ادّعی ما کفر معه بالخالق جلّ و تعالی، و افتری کذبا و زورا، و قال بهتاناً و إثماً عظیماً، کذب العادلون بالله و ضلّوا ضلالاً بعيداً، و خسروا خسارنا مبیناً، و إنّنا قد برئنا إلى الله تعالی و إلى رسوله و آله صلوات الله و سلامه و رحمته و بركاته علیهم منه، و لعنّاه، علیه لعائن الله فی الظاهر منا و الباطن، فی السرّ و الجهر، و فی کل وقت و علی کل حال و علی من شایعه و بایعه...»: حسینی جلالی، پیشین، ج ۱، ص ۲۵۳-۲۵۴.

۳۳. آیت‌الله خویی، پیشین، ج ۱۷، ص ۴۸-۴۹.

۳۴. در منابع «مذاهب ردیئه» [= مذاهب سست و پست] یا «مذاهب ردیه» [= مذاهب ارتداد] ذکر شده است (ن.ک: نجاشی، پیشین) که این گونه اختلاف‌ها در نسخ خطی منابع، امری عادی است.

۳۵. شیخ طوسی، محمد بن حسن، الفهرست، نجف: المکتبه المرتضویه، بی‌تا، ص ۴۱؛ آیت‌الله خویی، پیشین، ج ۱۷، ص ۴۸؛ علامه حلی، حسین بن یوسف، رجال علامه حلی (معروف به الخلاصه حلی)، قم: دارالذخائر، ۱۴۱۱ق، ص ۲۵۴.

۳۶. بیرونی، پیشین، ص ۲۷۹.

۳۷. بیرونی، پیشین، ص ۲۷۹؛ بغدادی، پیشین، ص ۱۹۱.

۳۸. ابن اثیر، پیشین، ج ۸، ص ۲۹۱.

۳۹. ابن اثیر، پیشین، ج ۸، ص ۲۹۱؛ بیرونی، پیشین، ص ۲۷۹.

۴۰. ابن اثیر، پیشین، ج ۸، ص ۲۹۱؛ حموی، معجم الادباء، ج ۱، ص ۵۴؛ ذهبی، محمد بن احمد، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۱۳ق، ج ۲۴، ص ۲۵.
۴۱. ابن اثیر، پیشین، ج ۸، ص ۲۹۱.
۴۲. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک، تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ق، ج ۱۳، ص ۳۴۲؛ بیرونی، پیشین، ص ۲۷۹؛ بغدادی، پیشین، ص ۱۹۱.
۴۳. منابع فقهی و رجالی شیعه سال وقوع این رویداد را ۳۲۳هـ ق می‌دانند که به نظر نمی‌آید صحیح باشد. برای مطالعه بیشتر، ن.ک: شیخ طوسی، کتاب الغیبه، ص ۳۰۷، ۴۱۲؛ حسینی عاملی، پیشین، ج ۲، ص ۴۹.
۴۴. ابن اثیر، پیشین، ج ۸، ص ۲۹۴.
۴۵. برخی درگذشت وی را سال ۳۰۶هـ ق دانسته‌اند که در این صورت نمی‌تواند صادرکننده حکم برای شلمغانی باشد؛ ر.ک: ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۱۱، ص ۱۲۹ و زرکلی، الاعلام، ج ۱، ص ۱۸۵.
۴۶. بغدادی، پیشین، ص ۱۹۱.
۴۷. مسعودی، علی بن الحسین، التنبیہ و الإشراف، تصحیح عبدالله اسماعیل الصاوی، القاهره، دارالصاوی، (افست قم: مؤسسه نشر منابع الثقافه الاسلامیه)، بی‌تا، ص ۳۴۳؛ زرکلی، پیشین، ج ۶، ص ۲۷۳؛ آیت‌الله خویی، پیشین، ج ۱۷، ص ۴۸؛ نجاشی، پیشین، ۳۷۸-۳۷۹؛ آفابزرگ طهرانی، محمد محسن، الذریعه الی تصانیف الشیعه، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۱۲، ۴۷۸، ۴۸۹ و ج ۳، ص ۵۷ و ج ۴، ص ۱۸۰، ۴۰۶ و ج ۱۱، ص ۱۰۷ و ج ۱۲، ص ۶۴ و ج ۱۶، ص ۸۰، ۲۶۱ و ج ۱۹، ص ۳۳، ۴۷ و ج ۲۱، ص ۱۸۷.

۴۸. مسکویه الرازی، ابوعلی، تجارب الأمم، تحقیق و ترجمه ابوالقاسم امامی و علی‌نقی منزوی، تهران: سروش، ۱۳۷۹، ج ۵، ص ۱۸۶؛ حسنی رازی، سید مرتضی بن داعی، تبصره العوام فی مقالات الانام، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران: انتشارات مطبوعه مجلس، ۱۳۱۳، ص ۱۶۹.
۴۹. ابن اثیر، پیشین، ج ۸، ص ۲۹۲.
۵۰. زرکلی، پیشین، ج ۶، ص ۲۷۳.
۵۱. ابن جوزی، پیشین، ج ۱۴، ص ۸۸-۸۷.
۵۲. تتوی، قاضی احمد و آصف‌خان قزوینی، تاریخ الفی، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۱۷۷۵.
۵۳. ابن اثیر، پیشین، ج ۸، ص ۲۹۲-۲۹۳؛ اسفراینی، شهنشاه بن طاهر، التبصیر فی الدین و تمییز الفرقه الناجیه عن الفرق الهالکین، قاهره، چاپ محمد زاهد کوثری، ۱۳۵۹ق، ص ۷۹.
۵۴. شلمغانی عامل ناپدید شدن شتر حضرت صالح را ابلیس او می‌داند. وی معتقد است ابلیس صالح پای شتر او را برید و شتر ناپدید شد.
۵۵. ابن اثیر، پیشین، ج ۸، ص ۲۹۲.
۵۶. همان، ج ۸، ص ۲۹۳؛ صفری فروشانی، نعمت‌الله، غالبان: کاوشی در جریان‌ها و برآیندها تا پایان سده سوم، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۹۱، ص ۱۳۶.
۵۷. ابن اثیر، پیشین، ج ۸، ص ۲۹۳.
۵۸. قرآن کریم، سوره کهف، آیه ۲۵.
۵۹. صفری فروشانی، پیشین، ص ۱۳۷.
۶۰. بیرونی، پیشین، ص ۲۷۸-۲۷۹.
۶۱. از نظر فرق‌نویسان، فرقه نصیری به لحاظ مبانی اعتقادی، نسبت به دیگر فرق از این دست، قرابت بیشتری با شلمغانیه دارد.

۶۲. اشعری قمی، سعد بن عبدالله ابی خلف، المقالات و الفرق، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۰، ص ۱۰۰.

۶۳. ابن اثیر، پیشین، ج ۸، ص ۲۹۴؛ بیرونی، پیشین، ص ۲۷۹.

۶۴. ابن اثیر، پیشین، ج ۸، ص ۲۹۴؛ مسکویه الرازی، پیشین، ج ۵، پانوشت مترجم، ص ۱۴۱.